

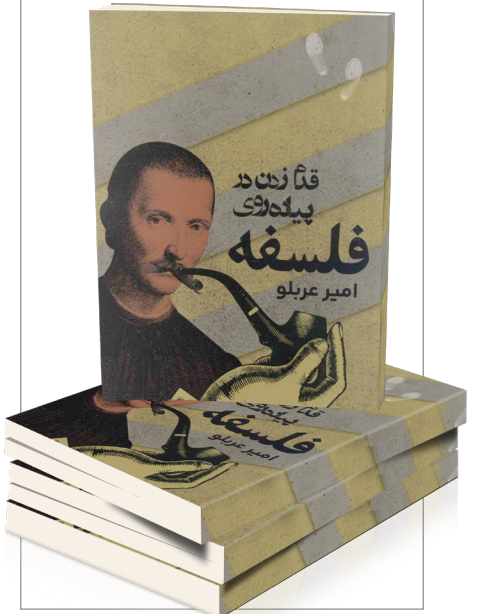


سیمیه کاظمی حسنونند نویسنده و روزنامه‌نگار

«قدم زدن در پیاده‌روی فلسفه» نوشته امیر عربلو، کتابی است که به معرفی فلاسفه و اندیشمندان معروف دنیا می‌پردازد. هر چند این معرفی، با چیزی که معمولاً در کتب تاریخی و فلسفی ارائه شده‌اند، متفاوت است و این تفاوت از همان سطور ابتدایی کتاب به چشم می‌آید. در واقع نویسنده با ذکاوت و استفاده از ابزار طنز، توانسته است به هدف بزرگ‌تری برسد؛ هدفی که شاید معرفی بهتر و کاربردی‌تر فلسفه و فلاسفه باشد. چیزی که شاید مخاطب امروز را از خواندن کتاب‌های حجیم و خشک فلسفی، گریزان کرده است؛ جملات خشک و رسمی است که پر از واژه‌های پرطمطراق هستند و به خاطر همین هم مخاطب نمی‌تواند با آنها ارتباط برقرار کند. نثر کتاب نثری ساده زنده و پویاست و نویسنده به خوبی می‌داند که می‌خواهد چه بگوید، در نتیجه از کلیشه‌های رایج درباره فلسفه، دوری گرفته و با استفاده از دو ابزار کاربردی یعنی طنز و سادگی به سراغ انسانی‌تر رفته که دایماً در جدال با خواندن فلسفه است! این کلیشه‌ها، کلمات پرطمطراق، پیپ و عصا... همیشه باعث دلزدگی مخاطب و در نتیجه ترس و فرار او از این مفاهیم شده است. واقعیت این است که ذهن بشر عاشق سادگی است و در نتیجه اگر کسی بخواهد بشر را با هنر، مفهوم یا هر چیز دیگری آشتی دهد، بهترین ابزاری که مادر طبیعت در اختیار او گذاشته است، بیان ساده این مفاهیم است. اتفاقی که در کتاب قدم‌ها هم برقراری ارتباط بین مخاطب و دنیای فلاسفه به حساب می‌آید. در پشت جلد کتاب هم به این نکته اشاره شده است: «این کتاب نشان می‌دهد که نه تنها زندگی فلاسفه لحظات خوش و البته تلخ داشته است بلکه به سمت فلسفه رفتن آنقدرها هم دشوار نیست فقط باید کفش مناسب بپوشید چون مثل پیاده‌روهای معمولی، صاف صاف هم نیست. البته نگران نباشید در این تاریخ فلسفه کلی می‌خندید و با فلاسفه لحظات خوبی را سپری خواهید کرد. در این کتاب با استفاده از طنز، فضای دیگری ساخته شده که مخاطب به راحتی می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند. هر قسمت کتاب به یک فیلسوف می‌پردازد، البته در نمونه در فصل‌هایی از کتاب به افلاطون، ارسطو، پاسکال، داستایوفسکی و... پرداخته شده است.»

جایی درباره افلاطون آمده است: «افلاطون اغلب از زبان سقراط و این و آن می‌نوشت تا بعدها اگر منتقدی به منتش گیر داد یا غلط املائی داشت همه تقصیر‌ها را گردن بقیه بیندازد و بگوید خودشان بد تلفظ کردند. اینطور است که واقعاً نمی‌دانیم این حرف‌ها نظر خودش بوده است یا استاد سقراطش. البته در مهمانی‌هایی که همراه سقراط می‌رفته است از زبان بقیه هم می‌نوشت و گفت‌وگوی آنها را مکتوب می‌کرد.»

فصل‌ها عمدتاً با یک بیوگرافی از فیلسوف مورد بحث شروع می‌شوند و بعد به آرامی به آرا و نظرات او می‌پردازد و در نهایت، روند زندگی، مرگ و نقش او در عالم فلسفه می‌پردازد. مفاهیم ارائه شده عمدتاً مفاهیمی اصلی و بنیادین در فلسفه به حساب می‌آیند. برای نمونه در بخشی که به افلاطون می‌پردازد به مهم‌ترین و مشهورترین ایده افلاطون یعنی «عالم مثل» پرداخته است و «مثل» را با زبانی کاملاً ساده، روان و البته جذاب برای مخاطب توضیح داده است. توضیحاتی که عمدتاً جاشنی طنز دارند و پرداخت طنز به لذت خواندن این مفاهیم می‌افزاید. کتاب سرشار از نکات بسیار مهم و مفید است. نکاتی کلیدی و اثرگذار که می‌تواند برای مخاطب، بسیار جالب و جذاب باشد. برای نمونه جایی می‌گوید: «نیچه درباره داستایوفسکی گفته است اگر از کسی روانشناسی آموخته باشم آن داستایوفسکی است.» یا جمله معروف داستایوفسکی درباره خداوند که می‌گوید: «اگر خدا نباشد همه چیز ممکن است!» هر بخش کتاب به یک فیلسوف می‌پردازد و هر کدام از آن فصل‌ها اسمی دارد، برای نمونه جدال خیر و شر، آرام و منطقی همچون کوه، به غول چراغ جادو باید شک کرد؟ شیطان صداقت پیشه، آیا سرمایه‌داری از هم می‌پاشد، تنها نامی بر روی بسکویت و... کتاب قدم زدن در پیاده‌روی فلسفه را انتشارات روزنه در سال هزار و چهار صد و یک منتشر و روانه بازار کتاب کرده است.



گفت و گو با مزدک پنجه‌ای:

# انسان «کیفر خواست» من معاصر است

**آرمان ملی - آرمان میرزائزاد: مزدک پنجه‌ای شاعر، روزنامه‌نگار و وکیل دادگستری است. از او در سال ۱۴۰۱ مجموعه شعر «کیفر خواست» توسط انتشارات دوات معاصر به چاپ رسیده است. این مجموعه دارای دو دفتر با نام‌های «باران دوستت دارم همیشه است» و «کیفر خواست» است. شعرهای دفتر اول به گفته مولف، تجربه‌های زیستی «مزدک پنجه‌ای» است و شعرهای دفتر دوم، تجربه‌های زندگی و شغلی «صادق پنجه‌ای» است. تقابل یک بدن با دو هویت: پس از برگزاری نشست نقد و بررسی مجموعه شعر «کیفر خواست» در خانه فرهنگ گیلان، پرسش‌هایی در ذهن شکل گرفت، پرسش‌هایی که پاسخ‌هایش می‌توانند بسیار بهتر معرف دیدگاه شاعر، نحوه اجرای اثر و جهان‌بینی او باشند. گفت و گو با او در زیر می‌خوانید:**

**چرا شاعر مجموعه شعر «کیفر خواست» ما را با عنوانی هراسناک، قطعی گروا فرامتنی رویه‌رو می‌سازد؟**

شروع همه قضاوت‌ها در محاکم ابتدا با «کیفر خواست» آغاز می‌شود. پس از انجام تحقیقات توسط دادیار یا بازپرس و توجه اتهام به متهم، قرار کیفرخواست صادر می‌شود. فضای همه شعرهای دفتر دوم کتاب، در یک نمای کلی بی‌امون قضاوت یا داوری است و در هر شعر به صورت جزئی، از در چپه و فرمی متفاوت به قضاوت پرداخته می‌شود. بنابراین یک بار این مفهوم از سوی شاعر، قاضی، وکیل، متهم و شاکی مطرح می‌شود و البته خرق عادت در اینجا است که گاه شاعر صرفاً وایتگر است و این بار مخاطب پس از شنیدن «کیفر خواست» یا «دفاع» باید دست به انتخاب بزند. اوست که باید انتخاب کند، ویرگول را کجا بگذارد یا اوست که باید برای اعلام حکم برآید یا اعدا متهمی اعلام نظر کند. در واقع بر اساس این ذهنیت بود که چنین عنوانی انتخاب شد.

**تجربه کاری و زیستی شاعر چقدر توانسته با حفظ معرفت‌شناسی، کلام را در حدود شعر حفظ کند؟**

ببینید دفتر اول «باران دوستت دارم همیشه است» روایت‌های مزدک پنجه‌ای از تجربه‌های زیستی خود است و فضای شعرها اقتدر تیره، تار و سیاه نیست. فرم مواجه شدن شاعر با واقعیت‌ها نیز متفاوت است. اما در دفتر «کیفر خواست» مخاطب روایت‌های صادق پنجه‌ای وکیل دادگستری را می‌خواند. در این بخش شاعر سعی دارد مخاطب را با واقعیت محض مواجه سازد. بنابراین تلاش دارد تصویری بکر و دست‌نخورده از موقعیت‌های سیاه را جلوه گر باشد. قطعاً همه ما از آخرین دیدار محکوم به اعدام یا خانواده‌اش شنیده‌ایم اما دیدن تصویر ملاقات پدری که فرزند سه ساله‌اش را هنگام آخرین دیدار بو می‌کشد، از آن دست موقعیت‌ها و تصاویر ویران‌کننده‌ای است که بی‌گمان بدون هیچ‌گونه افزودن‌های می‌تواند برای شاعر ایجاد وضعیت کند. کار من شاعر



رنج زندگی در یکایک شخصیت‌های این مجموعه، نشان از توجه‌ام به مفهوم انسان دارد. **چرا شاعر این کتاب غالباً لحن جدی و خطابی دارد و از عناصر طنزانه استفاده نمی‌کند.**

این اتفاق شاید در دفتر دوم بیشتر باشد چون من قرار بوده مخاطب را در وضعیت انتخاب و داوری قرار دهم. بنابراین گاهی که شخصیت‌ها در موقعیت رسمی قرار می‌گیرند باید لحن مناسب همان موقعیت را داشته باشند. یعنی زبان، لحن امری به خود می‌گیرد، چراکه روایت من، روایت واقعیت است و در عالم واقع نیز یک قاضی و یک وکیل با یکدیگر رسمی حرف می‌زنند.

**چرا دیگر بودگی دیگری محکوم در روایت‌های کتاب آمده و اما دیگری بی‌چهره است.**

بسیاری از آدم‌هایی که در دادسرا یا دادگاه تردد می‌کنند، چهره‌های متفاوتی دارند اما در نگاه عاریان، یا شاکی هستند یا متهم. بسیاری از آدم‌هایی که در پرونده‌ها زندگی می‌کنند نه چهره‌شان، نه نامشان در خاطر ما می‌ماند، بلکه فعل یا ترک فعل‌شان را به یاد می‌آوریم. چند نفر از ما نام واقعی «خفاش شب» را می‌دانیم یا چهره‌اش را به یاد داریم، اصلاً نامش در روند روایت تأثیر دارد؟ قطعاً خیر! همچنین قانون «اصل محرمانگی» از متهم تا زمان اجرای حکم حمایت می‌کند. بنابراین این بی‌چهرگی دلیل حقوقی دارد و بسیاری از قوانین و آیین دادرسی در من پس از چندین سال حضور در محاکم، نهادینه شده است. بنابراین به‌طور ناخودآگاه ذهن تربیت شده‌ام، بسیاری چیزها را پوشیده می‌کند. من به لحاظ روانی دچار انطباق رفتارها بر اساس قانون شده‌ام هر چند که گاهی مانند خیلی از مردم دچار هنجارشکنی و گریز از قانون می‌شوم. بنابراین از همه پرونده‌ها و مواجهه من با واقعیت، عمل اشخاص در یادم و جامعه می‌ماند. مضافاً اینکه آدم‌های شعرهایی من به شخصیت نمی‌رسند در حد تیپ می‌مانند و نیازی هم نمی‌بینم که شخصیت‌سازی کنم چرا که داستان یا رمان نمی‌نویسم.

**نقاهت‌های کلی این کتاب از نظر بیان، زبان، ساختار، فرم، محتوا، موضوع، جهان بینی... یا کتاب‌های پیشین شما دارد.**

ببینید این کتاب، ادامه منطقی رفتارهای تجربی گذشته من است. احساس می‌کنم در بعد زبان، ساختار و فرم تجربه این کتاب بهتر باشد. شعرها بیشتر شبیه خودم هستند و سعی کردم هنگام مواجهه مخاطب با من، نقاب را بردارم. زبان شعرهای این دفتر میل بیشتری بر ارائه رویکرد استعاری-کتابی دارند. زبان در وضعیتی انتقادی و پرسشگری قرار دارد. به نظر خطر کمتری در ارائه فرم‌های گوناگون شده است و فکر می‌کنم تلاش کرده‌ام مفهوم انسان را با همه دردها و رنج‌هایش به همان شکل که وجود دارد به نمایش بگذارم.

## نگاهی به سیال‌ترین جریان ذهنی ویرجینیا وولف حفر غارهای اندیشه



مناقضه به دقت و تیزبینی هوشمندانه عالمانه‌ای داشتن برای فهم دقیق‌تری از زندگی یک زن که عاشق است و گریز پا و در عین حال دارای روحی به وسعت تاریخ برای مرزگذاری و تمیز شرایط روزگار زیسته‌اش از آنچه را که باید از این لحظه بزد، برای درک مترقیانه‌تری از نگاه هم‌جنس‌های خود از مرد، عشق، رابطه، هیجان و شور و شوق و ذوقی معنما‌محور، برای آماده شدن به منظور سفری ابرانسانی - آسمانی به فراتر از مرزهای آبی و زیبایی، برای ورود روشن با اعماق ضمیر روحی رنج‌کننده و جست‌وجوگر و در عین حال عصیانگر و برای بسیار چیزها که در جسد و زندگی انسانی چنان درهم آمیخته و خنجر به دست و خونریز و صلابت‌لطف که تشخیص هویت‌شان در بزرگ‌ترین کالبد‌شناسی‌های جنایی نیز ناممکن است. اینجا صحبت از زنی است عاشق و فارغ، روحی خجسته و سرد، پیکر‌های متوازن و نامتوازن از اعمال و رفتار و کردارهای به‌شدت نامعول‌می‌کنمتری می‌توان با چشم مسلح و در محدوده زندگی‌های زاناشویی آن را باز شناخت، خانم دلوی این گونه مجسمه‌ای ست سترگ و دوست‌داشتنی و دور از دسترس حتی مرگ!

خانم دلوی، روایت دلشوره‌ها و مشغله‌های کلاریسا در یک مهمانی نه چندان پر زرق و برق انگلیسی است، توام با وسواس‌های زنانه مولف در خرید و چیدن گل‌های روی میز و در کنار آن طرح خرده روایت‌هایی هوشمندانه‌تر از پیشینیانی که شاید طرح مباحث فرعی داستان را تنها آذین‌بندی صرفی تلقی کرده‌اند برای بر جمعیت‌تر کردن نمایش و کشیدن یک نخ نامریی پیوسته مابین عناصر فرعی با قهرمانان قصه، اما در این جادوستان دیگری است.

خانم دلوی از عرض خیابان ویکتوریا می‌گذرد و همه چیز را کارآگاهانه زیر نظر می‌گیرد، از حرکت دوار ماشین‌ها دوار کالسکه‌ها تا کودکان دستفروش کنار پارک سنت جیمز و زنان میناسال بر ایوان نشسته به تماشا و عرش گوش نواز هواپیمايي که به پایان سفر نزدیک است، این همه ریزبینانه نگاه صلابت‌لطف که نوبرست و حتما در پس زمینه ذهنی راوی دلایلی متقن دارد، راستی ما آدم‌های عصر سرعت و تکنولوژی و بوق‌های کر کننده شتابنده چقدر فرصت این گونه زیر نظر گرفتن‌ها را تجربه کرده‌ایم؟

«غارهای زیبایی پشت شخصیت‌هایم حفر می‌کنم؛ به گمانم همین، دقیقاً آنچه را می‌خواهم وصف می‌کنم: انسانیت، شوخ‌طبعی، عمق، قسبه این است که غارها به هم متصل شوند و هر کدام در لحظه حال به روشنی روز بیایند.»

کلاریسا دلوی با همه ضایق قلبی‌اش از ازدواجی پایدار و طرب انگیز هنوز تک و توک گدازه‌های عشقی دیرین را در دل به دست بادهای فراموشی نسپرده است و با اینکه خوب می‌داند که خویشخندی در حال حاضر حسرت برانگیزترین نمایش هاست، اما هنوز به عقربه‌های بلند زمان طوری نگاه می‌کند که دخترکی در انتظار شاهزاده‌ای، کلاریسا دلوی هنوز از خاکسترهای می‌گریزد. پیتر والش در مهمانی خانم دلوی حاضر ست و با شوهر مشغول‌فاش صمیمانه‌ترین لیخنندارها مبادله می‌کند. خانم دلوی میان این دو به قدرتی اعجاب‌انگیز که خاصه زنان است به مردانگی تمام عیاری آمد و شد می‌کند و در دل به عشق نفرین می‌چرا!

«او در نظر پیتر، احساساتی به نظر می‌رسید. همین‌طور هم بود، چراکه به این نتیجه رسیده بود که تنها چیزی که ارزش گفتن دارد، احساسات آدم است. باهوش بودن احماقانه بود، آدم باید خیلی ساده احساسش را بیان می‌کرد.»

دغدغه‌های وولف البته در خانم دلوی تنها معطوف به عشقی در گذشته نیست که این تنها یکی از بی‌شمار دغدغه‌هایی ست که در طول قصه و همگام و هم‌ساز با اهنگ قدم‌های خانم دلوی بازخوانی می‌شوند. جنگ به‌ظاهر بی‌روزمندان انگلستان و زشتی‌های برجامانده آن بر کف خیابان‌ها به زینت‌ترین بیابیه تاریخی علیه جنگ تبدیل می‌شود که با قلم ترد و سیال به‌شدت زنانه وولف رویاهای بدسگال و بداندیش ذهنی جنگ طلبان و جنگ‌پیشگان را می‌خرشد و حقوق پایمال شده در ماندگانی که چاره‌ای جز تابعیت محض از فرامین بالا دستی‌ها را نداشته‌اند، در مطالعه می‌کند. سیتیموس مجروح از جنگ نماد اعتراض و تابوشکنی وولف است که با خود کشی رنج‌آورش در آسایشگاه روانی‌ها دنیا را بر سر اندک وجدان‌های بیدار آوار می‌سازد. دنیایی که با همت مردمان به خواب رفته و تن داده به جبر عادت و فراموشی می‌توانست بازگرای اصلی تاریخ باشد و محدود جنایت پیشگان



و زیاده‌طلبان فرصت خواه بیمار را به زباله دانی تاریخ فرستد و نتوانست!

در خانم دلوی می‌خوانیم:

«آخر حقیقت روح ما همین است خود ما که ماهی‌وار در دریاهای عمیق ماوا دارد و در میان ظلمت رفت و آمد می‌کند و راهش را در بین نیم تنه علف‌های عظیم بر فضاهای لکه‌لکه از خورشید می‌شکافد و می‌رود به تاریکی، سرما، عمق، دست نیافتنی.»

و در پرتوهای همسلان با این نگاه زنده‌رسا، جسور و معنابدار فروع می‌گوید:

من سردم است و انگار هیچ‌گاه گرم نخواهم شد  
نجات یافته در گور خفته‌است  
و خاک خاک پذیرنده  
اشارتی ست به آرامش

مردم و بی‌تفاوتی رقت انگیزشان در مواجهه با دردهای هموعان نیز البته که تنها دغدغه وولف نیست، سلین، کامو، اورول و حتی پروست و جویس نیز نسبت به این بدآزار همیشه در صحنه نمایش واکنش‌هایی عمیق و تأثیرگذار داشته‌اند، اما روح ناآرام و ماهی‌وار وولف در این خصوص طراوت و طعمی دیگر دارد. وولف هم همانند دیگر اندیشمندان روزان در انتظار بیرون خریدن‌شان از تارک خانه‌های بوگرفته سرد و متعفن به سر می‌برد، این از رمق افتادگان، بی‌کس ماندگان و عقیم اراده شدگان تا کی، به راستی تا کی به این گونه عقرب‌وار زندگی کردن ادامه خواهند داد؟!... وولف برای این پرسش و بی‌شمار پرسش‌های فلسفی و جامعه‌شناختی و در یک کلمه معنا شناسانه البته تنها به طرح و نقد نمی‌پردازد، در متن کتاب و جاری داستان عاشقانه، اجتماعی، سیاسی خانم دلوی برای همه اینها که گفته شد پاسخ‌های مستدل، کاربردی و شدنی دارد. خانم وولف را که بخوانیم به پرسش‌های ما چیز زیادی افزوده نمی‌شود اما، اما پاسخ‌های زیادی از مطالبات‌مان را خواهیم یافت.